

چندتن از مشایخ طوس در قرن چهارم و پنجم هجری
 هر وزیر و عالم و شاعر که او طوسی بود
 چون نظام الملك و غزالی و فردوسی بود
 من سألهاست که این بیت را حفظ دارم . لکن گوینده آن را نمی دانم .
 ظاهراً باید مردی از اهل طوس باشد که خواسته است به شهر خویش که
 زادگاه چنین بزرگانی بوده است افتخار کند . شك نیست که این سه تن
 نه تنها مایه افتخار طوس و خراسان بلکه جهان و عالم بشریت می باشند .
 در کتاب اسرار التوحید فی مقامات ابوسعید نیز این دو شعر عربی
 آمده است که بر زبان شیخ جاری شده است . گوینده آن را نیز نمی دانم .
 قالوا خراسان اخرجت رشاءً لیس له فی جماله ثانی
 فقلت لا تنکروا محاسنه فمطلع الشمس من خراسان

بخاطر دارم که استاد علامه شادروان مینوی که این شماره مجله به
 یادبود او منتشر می شود نسبت به حجۃ الاسلام امام محمد غزالی طوسی
 علاقه ای خاص داشت . و چند سال قبل در دانشکده الهیات و معارف اسلامی
 دانشگاه فردوسی سخنرانی بسیار محققانه و بلیغ راجع به حجۃ الاسلام
 غزالی ایراد کرد و الحق حق سخن را ادا کرد و غزالی را چنان که سزاوار

است ستود. بطوریکه بعضی از حاضران حمل بر مبافه و اغراق کردند. در صورتیکه چنین نبود و آنچه می گفت درست و مستند و مطابق عقیده دانشمندان گذشته و معاصر بود.

بسیاری در این مقاله بنده نمی خواهم راجع به این سه تن که شاعر از آنها نام برده است چیزی بنویسم زیرا در باره آن بزرگواران کتابها و مقالات بی شمار به زبانهای مختلف نوشته شده است. مقصود من در اینجا نام بردن چندتن از بزرگان طوس است که شاید نام بعضی از آنان کمتر به گوش همشهریان شان رسیده باشد. در صورتی که در زمان خود شهرتی بسزا داشته اند. و از بعضی از آنان آثاری بزرگ باقی مانده است و چندتن از آنها با فردوسی و غزالی و نظام الملک معاصر یا قریب العهد بوده اند.

اینک مختصری از شرح حال چندتن از آن بزرگان:
 نخست باید از شیخ ابونصر سراج صاحب کتاب لَمَع نام برد.
 نام او عبدالله بن علی السراج الطوسی است، صاحب تفحات الانس راجع به او چنین می نویسد: وی را طاوس انقرا گویند در فنون عام کامل بود و در ریاضات و معاملات شتانی عظیم داشت صاحب کتاب لَمَع است و وی را تصانیف بسیار است و رای آن در عام طریقت و حقیقت. مسکن وی در طوس بوده است و مرید ابومحمد مرتضی است. ذهبی در تذکره الحفاظ راجع به او چنین می نویسد: ابونصر سراج عبدالله بن علی الطوسی الزاهد شیخ صوفیه و صاحب کتاب لَمَع در تصوف و نیز سخاوی در شذرات الذهب از او نام می برد و وفات او را در رجب ۳۷۸ هـ ذکر می کند.

مستشرق علامه نیکلسون که کتاب لَمَع را برای اولین مرتبه چاپ کرده است می نویسد از تاریخ زندگانی سراج چیز کمی در دست داریم و به جز در تفحات و تاریخ الاسلام ذهبی و شذرات و سفینه الادب شرح حالی

از او دیده نشده است. سپس می‌گوید: جای تعجب است که مؤلفین قدیم تاریخ تصوف از شرح حال چنین مردی که فرید عصر و وحید دهر خود بوده است غفلت ورزیده‌اند. غیر از کتابهایی که نیکلسون نوشته است در طبقات الصوفیه شیخ ابو عبد الرحمن سلمی نام وی بسیار آمده است و روایاتی از قول او نقل شده است اگرچه ترجمه مستقلاً از او نیآورده است.

هجویری نیز در کشف المحجوب چند جا از او نام برده و در دوجا از او کرامت نقل کرده است و در یکجا عبارتی از کتاب لمع آورده است و بعد آن را به فارسی ترجمه کرده است و چنین می‌گوید: و فرقی نیکو کرده است شیخ ابو نصر سراج صاحب لمع اندر کتاب خود میان ادب که گفته است: مردمان اندر ادب سه قسمت اند یکی اهل دنیا که ادب به نزدیک ایشان فصاحت و بلاغت و حفظ علوم و سیرهای ملوک و اشعار عرب است و دیگر ادب اهل دین که ادب به نزدیک ایشان ریاضت نفس و تأدیب جوارح و نگاهداشت حدود و ترك شهوات است و سه دیگر اهل خصوصیت اند که ادب به نزدیک ایشان طهارت دل و مراعات سیر و وفا کردن عهد و نگه داشتن وقت و کمتر نگرستن به خواطر پراکنده و نیکو کرداری اندر محل طلب و وقت حضور و مقام قرب. و این سخنی جامع است.

چنانکه گفتیم کتاب لمع را نخست مستشرق معروف نیکلسون به چاپ رسانیده و مرتبه دوم در مصر با اضافه چند باب بر چاپ نیکلسون به سال ۱۹۶۰ م. به طبع رسیده و در آخر کتاب احادیث آن به روش اهل حدیث تخریج شده است. این کتاب یکی از قدیم‌ترین و پرمایه‌ترین و جامع‌ترین کتابی است که در تصوف اسلامی نوشته شده است. کتابهایی که بعد از آن کتاب در تصوف نوشته شده است مانند طبقات الصوفیه ابو عبد الرحمن سلمی و کشف المحجوب و رساله قشیریه و غیره همه از این کتاب مایه گرفته است.

همان‌گونه که در این سخن‌ها اشاره کردیم و برای آنکه بدانیم

این کتاب شامل کلیه آداب و عادات و افکار و مقامات و احوال صوفیه می باشد، در هر فصل و بابی از این کتاب بلکه در هر صفحه ای از آن، کلمات و عباراتی بسیار زیبا و ظریف و پرمغز و عمیق از بزرگان صوفیه می آورد. علاوه بر اینها در این کتاب بابی است راجع به مکاتبات و مراسلات صوفیه و همچنین بابی در اشعاری که صوفیه گفته اند یا بر سبیل تمثیل بر زبان آنها جاری شده است و نیز بابی راجع به کلمات و اصطلاحات خاص صوفیه آورده است و آنها را تفسیر کرده است.

و نیز چند فصل راجع به جمعی از اکابر صوفیه که به علت گفتار یا کرداری که از آنها سرزده است مورد تکفیر و تشنیع علمای ظاهر واقع شده اند مانند شطحیاتی که از بایزید نقل شده است که گشته است:

سجای سجانی ما اعظم شانی.

یا آنکه گفته است: من خیمه خود را در مقابل عرش برپا کرده ام و کلمات زیادی از این قبیل. و مانند رفتار و حرکاتی که به شبلی نسبت داده اند که گفته اند او جامه های فاخر می پوشید و سپس آنها را در آتش می افکند و می سوزاند. یا این که شکر و بادام و سایر ماکولات را می سوزاند و قطعات عنبر را در زیر دم خر دود می کرد و همچنین قصای راجع به ابوالحسین نوری نوشته است که شخصی به نام غلام خلیل نزد خایفه موفق از او سعایت کرد و او را به کفر و زندقه نسبت داد و عباراتی از او نقل کرد مانند اینکه گفته است: من عاشق خدا هستم و خدا عاشق من. یا اینکه: دوش در خانه ام با خدا بودم. و از او نقل کرده اند که ملکی را به قیمت سیصد دینار فروخت و چون پول را نزد او آوردند بر سر پل نشست و دینارها را یکی یکی در دجله می افکند. ابونصر سراج از يك يك از این مشایخ دفاع کرده و می گوید چون علمای ظاهر به اصطلاحات و رموز صوفیه واقف نیستند آنان را تکفیر

می‌کنند و گر نه هیچیک از گفتار یا رفتار آنها مخالف شرع نیست سپس کلمات آنها را تفسیر و تاویل و رفتار آنان را توجیه می‌کند باری این مقاله گنجایش آن را ندارد که بیش از این از کتاب لمع و مطالب آن بحث کنیم: و اگر بخواهیم نظیر کتاب لمع کتاب دیگری را معرفی کنیم باید کتاب کشف المحجوب تألیف علی بن عثمان جلابی غزنوی را نام برد که اندکی بعد از لمع نوشته شده است و در تصوف به زبان فارسی کتابی بهتر و جامع تر از آن در دست نیست.

ابونصر سراج صاحب کتاب لمع چنانکه کتاب او شهادت می‌دهد مسافرت زیادی به روش صوفیه کرده است و اغلب ممالک اسلامی را دیده است و با اғاب بزرگان و مشایخ زمان خود صحبت داشته است.

جامی در تفحات می‌نویسد که ابونصر سراج گفته است هر جنازه که پیش خاک من بگذرانند مفعور بود و به حکم این بشارت اهل طوس جنازه‌ها را پیش خاک وی آوردندی و زمانی بداشتندی و آنگاه ببردندی.

این نکته را نیز بی‌مناسبت نیست در اینجا یادآور شویم: مرحوم دکتر قاسم غنی سبزواری می‌گفت: محتمل است پیر پالان دوز که قبرش در بست پایین خیابان مشهد واقع است همان ابونصر سراج باشد. این مطلب را در یکی از تالیفات خود نیز آورده است البته احتمالی بیش نیست. دیگر از مشایخ بزرگ طوس شیخ ابوالقاسم کرگانی^۱ است.

هجویری صاحب کشف المحجوب که از مریدان وی بوده است در حق

۱- عبدالغفور لاری شاگرد جامی در حاشیه تفحات الانس لفظ کرگانی را بدین گونه ضبط کرده است به ضم کاف در بیه و تشدید را و کاف عجیه و نون و بنا بگفته دوست دانشمند آقای عبدالله کشاورز دمی به این اسم اکنون هم در نواحی طوس موجود است.

او چنین می نویسد: ابوالقاسم علی الکرگانی رضی الله عنه وارضاه اندر وقت خود بی نظیر است و اندر زمانه بی بدیل . وی را ابتدا سخت نیکو بوده است و اسفاری سخت به شرط معاملات و اندر وقت وی روی همه اهل درگاه بدوست و اعتماد جمله بر اوست از طالبان و اندر کشف وقایع مریدان آیتی است ظاهر و به فنون علم عالم است و مریدان وی هر یکی عالمی را زینتی اند^۲.

در کتاب اسرار التوحید^۳ نیز چندین جا از شیخ ابوالقاسم کرگانی نام برده شده است من جمله در این حکایت: آورده اند که روزی شیخ بوسعید و شیخ ابوالقاسم کرگانی قدس الله ارواحهم در طوس باهم نشستند بر یک تخت و جمعی درویشان پیش ایشان ایستاده به دل درویشی بگذشت که آیا منزات این دو بزرگ چیست، شیخ بوسعید حالی روی به درویشان کرد و گفت: هر که خواهد دو پادشاه بهم می بیند بر یک تخت و بر یک دل. گو درنگر. درویش چون این سخن بشنید در آن هر دو بزرگ نگاه کرد، حق سبحانه و تعالی حجاب از چشم آن درویش برداشت. تا صدق سخن شیخ بر دل او کشف گشت و بزرگواری ایشان بدانست بر دلش گذشت که آیا خداوند را تبارک و تعالی امروز در زمین بنده ای هست بزرگواری از این هر دو شخص، شیخ بوسعید قدس الله روحه العزیز در حال روی بدان درویش کرد و گفت مختصر ملکی بود که هر روزی در آن ملک چون بوسعید و ابوالقاسم هفتاد هزار نرسد. این می گفت و می گمارید .

سال فوت شیخ ابوالقاسم کرگانی معلوم نیست لکن این قدر مسلم است که معاصر شیخ ابوسعید ابوالخیر متوفی به سال ۴۴۴ و امام ابوالقاسم

۲- کشف المحجوب، چاپ ژوکوفسکی، ص ۲۱۱ .

۳- اسرار التوحید، چاپ دکتر صفا، ص ۶۸، ۶۹ .

قشیری متوفی به سال ۴۶۵ بوده است. دیگر از مشایخ طوس شیخ ابوعلی فارمدی است که نامش فضل بن محمد است و مرید و جانشین شیخ ابوالقاسم کرکانی بوده است. صاحب کشف المحجوب بعد از ذکر شیخ ابوالقاسم و توصیف و شرح فضائل او چنین می نویسد: و از پس او او را خلفی نیکو ماند انشاء الله که مقتدای قوم باشند و آن لسان الوقتست ابوعلی انفضل بن محمد انفارمدی ابقاه الله تعالی و حق تعالی و تقدس مراورا به برکات خود زبان حال آن سید گردانیده... در کتاب اسرار التوحید نیز مکرر نام ابوعلی فارمدی آمده است. و صاحب کتاب حکایت مفصلی از او نقل می کند که خلاصه آن چنین است: در زمان جوانی در نیشابور به طالب علمی اشتغال داشت و پس از دیدار شیخ ابوسعید شیفته و عاشق او شد و چند مرتبه به خدمت شیخ رسید و مورد تفقد و نوازش شیخ قرار گرفت. و بعد از رفتن شیخ از نیشابور ملازمت خواجه امام ابوالقاسم قشیری را برگزید خواجه امام به او گفت: برو ای پسر و به علم آموختن مشغول شو. و او دوسه سال تحصیل علوم می کرد تا اینکه دو مرتبه به تصوف روی آورد و به دستور امام قشیری به ریاضت و مجاهدت مشغول شد و بعد از مدتی چون آنچه می خواست حاصل نکرد با اجازه قشیری به وطن خویش طوس برگشت و مرید شیخ ابوالقاسم کرکانی شد و چون مشکلات خود را بر او عرضه داشت شیخ فرمود هنوز در ابتدائی اگر تربیت یابی به مقامی برسی. ابوعلی فارمدی می گوید: ازان وقت با خویشان گفتم پیر من این است. بعد از مدتی ملازمت شیخ ابوالقاسم بر او اقبال کرد و او را به دامادی خود برگزید و به او اجازه عقد مجلس داد.

جامی در نفعات^۴ چنین می نویسد: ابوعلی فارمدی^۵ رحمه الله علیه

۴- نفعات الانس، چاپ هند، ص ۳۳۱.

نام وی فضل بن محمد است شیخ الشیوخ خراسان بوده است و در وقت خود متفرد بوده است به طریقه خاصه خود و در تذکیر و موعظت شاگرد استاد امام ابوالقاسم قشیری است و انتساب وی در تصوف به دو طرف است یکی به شیخ بزرگوار ابوالقاسم گرکانی طوسی و دیگر به شیخ بزرگوار ابوالحسن خرقانی. و نیز جامی در نفحات در شرح حال حجة الاسلام غزالی می نویسد: «انتساب وی در تصوف به شیخ ابوعلی فارمدی است. غزالی در چند جا از تألیفات خود از شیخ ابوعلی نام می برد و پیدا است که به او ارادت داشته است من جمله در جلد چهارم از کتاب احیاء العلوم راجع به این بحث که انسان در خواب اغلب چیزهایی را می بیند که در بیداری به آنها می اندیشد چنین می گوید من از شیخ ابوعلی فارمدی شنیدم هنگامی که وجوب ادب مرید را نسبت به شیخ خود شرح می داد و می گفت مرید هیچگاه نباید نه بر زبان و نه در دل نسبت به آنچه شیخ می گوید انکاری داشته باشد و حکایت می کرد که من روزی با شیخ خود ابوالقاسم گرکانی خوابی را که دیده بودم شرح می دادم و می گفتم در خواب دیدم تو چیزی می گفتی و من می پرسیدم چرا شیخ ابوعلی گفت بعد از نقل این خواب شیخ ابوالقاسم یکماه با من سخن نگفت و بعد از آن گفت اگر در بیداری در دل تو انکاری بر سخنان من نبود در خواب هم بر من اعتراض نمی کردی.

باری در فضیلت شیخ ابوعلی فارمدی همین بس که دانشمندی مانند غزالی مرید و معتقد او باشد. در اینجا مناسب است که از برادر حجة الاسلام محمد غزالی یعنی ابوالفتوح احمد بن محمد غزالی نام برده شود این خلکان دروفیات الاعیان شرح حال مختصری از او می آورد و می نویسد وی واعظی

۵- فارمد دیهی است از بخش تبادکان مشهد، و از قراری که شنیده ام قبر شیخ ابوعلی

خوش منظر و مایح الکلام و دارای کرامات و اشاراتی بود و در ابتدا از فقها شمرده می شد لکن بعدها وعظ و تصوف بر او غایب گرد و چندی هم در مدرسه نظامیه بغداد به نیابت از برادر خویش درس گفت و کتاب احیاء العلوم برادرش را مختصر کرد و آن را لباب الاحیاء نامید و تالیفات دیگری نیز در تصوف دارد. وفات او در قزوین به سال ۵۲۰ واقع شد. جامی نیز در نفعات می نویسد: احمد غزالی از اصحاب شیخ ابوبکر نساج است (ابوبکر نساج طوسی مرید شیخ ابوالقاسم کرکانی بوده است) تألیفات و تصنیفات بی نظیر دارد که یکی از آنها رساله سوانح است که لمعات شیخ فخرالدین عراقی بر سنن آن واقع است: شیخ احمد عراقی، واعظی بسیار باحال و ذوق بود و عین القضاة همدانی مقتول در همدان از مریدان اوست. جامی این رباعی را از او نقل می کند از کتاب سوانح^۶.

همواره تو دل ربوده ای معذوری

غم هیچ نیازموده ای معذوری

من بی تو هزار شب به خون در بودم

تو بی تو شبی نبوده ای معذوری

و نیز صاحب مجمع الفصحاء این چند بیت را به او نسبت می دهد:

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد

با فقر اگر بود هوس ملک سنجرم

تا یافت جان من خبر از ملک نیم شب

صد ملک نیمروز به یک جو نمی خرم

و نیز این رباعی:

عشقی به کمال و دل ربائی به جمال
دل پرسخن و زبان زگفتن شده لال

زین نادره تر کجا بود هرگز حال من تشنه و پیش من روان آب زلال در خاتمه لازم است از یکی از قدیم ترین مشایخ طوس نام ببریم و او شیخ ابو عبدالله التروغبدی است اگرچه بهتر این بود که در آغاز مقاله ذکر او آورده می شد. چون بر حسب زمان بر کسانی که نام بردیم مقدم است. شیخ ابو عبدالله الرحمن سلمی در طبقات الصوفیه از او نام می برد و چنین می نویسد: نام او چنان که از ابونصر طوسی شنیدم محمد بن محمد بن الحسن است وی از اجله مشایخ طوس بود و با ابو عثمان حیری صحبت داشته بود و در طریقه خود وحید عصر بود و آیات و کراماتی از او ظاهر می شد. مرگ او بعد از ۳۵۰ هجری بود.

امام ابوالقاسم قشیری در رساله قشیری^۷ به از ابو عبدالله حکایتی نقل می کند که شیخ عطار هم آنرا با اندک تغییری در تذکره خود ضمن شرح حال ابو عبدالله آورده است. قشیری می نویسد: در سالی که قحطی و مجاعه ای در طوس بود که مردم یکدیگر را می خوردند شیخ ابو عبدالله تروغبدی^۷ به خانه خود آمد و در خانه دومن گندم یافت گفت مردم از گرسنگی می میرند و در خانه من گندم یافت می شود چنان تأشم و تأثری به او دست داد که عقل از او زایل شد و فقط در مواقع نماز به حال عادی باز می گشت و تا آخر عمر بر همین حال بود.

دیگر از مشاهیر صوفیان طوس که با شیخ ابوسعید و ابوالقاسم کرکانی معاصر بودند معشوق طوسی است که او را از عقلای مجانبین شمرده اند.

۷- تروغبدی که مردم آنرا طریقه تلفظ می کنند، از بیلاقات معروف مشهد در چهار

فرسنگی این شهر واقع است و اکنون به صورت شهرکی درآمده است و قبر شیخ ابو عبدالله در آنجاست.

در کتاب اسرار التوحید^۸ آمده است که معشوق سخت بزرگوار و صاحب حالتی به کمال و نشست او به طوس بوده است و خاکش آنجاست. شیخ ابوسعید چون به عزم نیشابور از مهنه بنزدیک طوس رسید از دیه باز^۹ که بر دو فرسنگی شهر است درویشی را پیش فرستاد و گفت به شهر بایده شد بنزدیک معشوق و گفت دستوری هست تا به ولایت تو در آییم. چون آن درویش پیش معشوق رسید و آنچه شیخ فرموده بود باز گفت معشوق تبسمی کرد و گفت بگوی تا در آید.

دیگر از مشایخ طوس خواجه مظفر بن احمد بن حمدان است. صاحب کشف المحجوب درباره وی چنین می نویسد: رئیس اولیا و ناصح اهل صفا ابواحمد المظفر بن احمد بن حمدان رضی الله عنه اندر بالش ریاست بود خداوند عزوجل در این قضیه بر وی بگشاد و تاج کرامت بر سر وی نهاد و بیانی نیکو بود و عبارتی عالی اندر فنا و بقا و شیخ انمشایخ ابوسعید گفت ما را به درگاه از راه بندگی بردند و شیخ مظفر را از راه خداوندی یعنی ما به مجاهدت مشاهدت یافتیم وی از مشاهدت به مجاهدت رسید. و من از وی شنیدم که گفت آنچه بزرگان را به تقطیع بوادی و مفاوز روی نمود من اندر بالش و صدر یافتیم. در اسرار التوحید آمده است که روزی خواجه مظفر در نوقان^{۱۰} می گفت که کار من با شیخ ابوسعید همچنان است

۸- اسرار التوحید چاپ دکتر صفا، ص ۶۵ نقل به اختصار.

۹- باژ یا فاز، همان دهی است که آنرا مولد فردوسی دانسته اند و اکنون در بخش

تبادکان مشهد بر سر راه سابق کلات واقع است.

۱۰- نوقان یکی از قریه های طوس قدیم بوده است که بعدها جزو محلات معروف شهر

مشهد درآمد و تا همین اواخر هم محله ای به نام نوقان موجود بود که فعلا خیابان طبرسی جای

آنرا گرفته است.

که در پیمانۀ ارزن شیخ ابوسعید یک دانه است و باقی من . یکی از مریدان شیخ آنجا حاضر بود از سر گرمی برخاست و پیش شیخ ابوسعید آمد و آنچه از خواجه مظفر شنیده بود بگفت . شیخ گفت برو و خواجه مظفر را بگوی آن یکی هم توئی که ما هیچ نیستیم .



شرویشگاه علوم انسانی و مطالقات فرهنگی

رسال جامع علوم انسانی

الطیراع و از ریاضی ...
 تسال ...
 شمس ...
 لجان ...
 زود ...
 تا ...
 علم ...
 لول ...

فصل ...
 ۱- ...

۱۳۶۱ ...